



ما اگر بخواهیم صد تا متخصص در رشته‌ای پیدا بکنیم، روی پنج هزار نفر سرمایه‌گذاری می‌کنیم تا از دل این پنج هزار نفر صد تا آدم به‌دردبخور گیرمان بیاید؛ ولی شما وقتی می‌خواهید صد تا متخصص در یک رشته گیرتان بیاید، حتی حاضر نیستید روی ۱۵۰ نفر سرمایه‌گذاری بکنید. دقیقاً همین صد تا را می‌خواهید و طبیعی است که سخت گیرتان می‌آید.

واقعاً راست هم می‌گوید؛ مثلاً سال‌های سال در این حوزه‌های علمیه سرمایه‌گذاری شده است تا اینکه از دل این‌ها انسان‌های بزرگ و وارسته‌ای مانند امام خمینی و آقایان خامنه‌ای و بهشتی و مطهری بیرون بیاید. به این ترتیب، هدف اصلی‌ام را تربیت نیروی انسانی متخصص و متعهد انتخاب می‌کنم؛ اما حالا که دانشگاه تعطیل است، نباید بیکار بنشینم. برای تحقق این هدف، تدریس در آموزش و پرورش را شروع می‌کنم.

به رئیس فرهنگ زابل اعلام می‌کنم که حاضرم مفت و مجانی در هر پایه‌ای درس بدهم. هر نقطه‌ای از سیستان باشد می‌روم. متأسفانه این بنده خدا وقتی با من روبه‌رو می‌شود و آمادگی‌ام را برای این کار می‌بیند، ظاهراً از آینده و جایگاهش می‌ترسد. بشدت احساس خطر می‌کند. فکر می‌کند با دکترایی که از آکسفورد انگلیس گرفته‌ام، می‌خواهم جای او را بگیرم! بنابراین من را چندان تحویل نمی‌گیرد. یک روز که دارم با اتوبوس از زابل به زاهدان می‌روم، آقای بردبار رئیس فرهنگ بخش زهک اتفاقی می‌آید و صندلی کناری‌ام می‌نشیند. فرصت خیلی خوبی است. شروع می‌کنم به صحبت کردن. وقتی تحصیلات و وضعم را متوجه می‌شود، می‌گوید: «حالا که دانشگاه‌ها تعطیل است، اگر علاقه‌مند هستی می‌توانی بیایی زهک پهلوی ما و تدریس کنی. اگر این افتخار را به ما بدهی، باکمال میل می‌توانیم در خدمتت باشیم.»

کور از خدا چه می‌خواهد؟ دو چشم بینا. برای اینکه ظاهرسازی کنم و بلافاصله پیشنهادش را قبول نکنم، الکی کمی تأمل می‌کنم؛ کمی کلاس می‌گذارم و بعد پیشنهادش را می‌پذیرم.

پیش از مشغول شدن، کاری را که چند سال قبل نیمه‌کاره مانده بود، به سرانجام می‌رسانم؛ در همین شهر خودمان با دختر یکی



شدن از کفم برود! برای همین این پیشنهادها اگرچه مهم‌اند، برایم پذیرفتنی نیستند. هدفی که انتخاب کرده‌ام برایم مهم است. نمی‌خواهم به این راحتی از آن منحرف بشوم.

حالا که دوباره در کوچه‌پس‌کوچه‌های روستایمان قدم می‌زنم، داستان خشکسالی سال ۱۳۵۰ می‌آید جلوی چشم‌انم. آنچه ذهنم را درگیر خودش کرده، تربیت نیروی انسانی است.

طبیعتاً بهترین کاری که می‌شود برای کشور انجام داد، سرمایه‌گذاری و تربیت نیروی انسانی است. بچه‌های سیستان اگر قوی بشوند و سرب‌راه، خودشان گلیم خودشان و شهر و روستایشان را از آب بیرون می‌کشند. ضرب‌المثلی چینی را همیشه به خاطر دارم: اگر می‌خواهید محصول یک‌ساله برداشت کنید گندم بکارید؛ اگر می‌خواهید محصول ۱۰ ساله برداشت کنید، درخت بکارید؛ اگر می‌خواهید محصول صدساله و بیش از آن برداشت کنید، روی نیروی انسانی سرمایه‌گذاری کنید.

درباره این موضوع یک بار هم پروفسور فاکس که از استادان معروف آکسفورد بود، به من ایراد گرفت.

می‌دانید فرق ما با شما چیست؟ - چیست؟!

”

اگر می‌خواهید
محصول
یک‌ساله
برداشت کنید
گندم بکارید؛
اگر می‌خواهید
محصول
ده‌ساله
برداشت کنید،
درخت بکارید؛
اگر می‌خواهید
محصول
صدساله و
بیش از آن
برداشت
کنید، روی
نیروی انسانی
سرمایه‌گذاری
کنید